www.rouZGar.com

کارل وان وختن، لنگستن هیوز، و دوستی سازنده برای شعر و هنر

ترجمه و تألیف: رضا اسپیلی

لنگستون هیوز[1] (۱۹۶۷ – ۱۹۰۲) را به کمک ترجمه‌ها و خوانش زیبا و بی‌نظیر احمد شاملو می‌شناسیم. اما بد نیست بدانیم که اگر امثال هیوز به آن‌جا می‌رسند که باید؛ کسانی هستند که در این پیشرفت ـ که تحسین و تمجید جامعه‌ی بشری را برمی‌انگیزد ـ سهیم‌اند. آن‌ها با دریافت نبوغ این شاعران و ادیبان جوان، همه کاری می‌کنند تا این نهال‌ها به بار بنشینند و هر روز جلوه‌ای تازه‌تر بیابند. برای هیوز چنین کسی، کارل وان وختن[2] (۱۹۶۴ – ۱۸۸۰) بود. وقتی که آن‌ها در سال ۱۹۲۵ با یکدیگر آشنا شدند، وختن، چهل و پنج ساله بود و مضاف بر چاپ دو رمان، نویسنده‌ای بود دارای امکانات فراوان و دوستان ناشری که به انتخاب‌هایش ایمان داشتند و مؤسس بسیاری از مراکز فرهنگی در دانشگاه‌های امریکا.

وقتی نامه‌نگاری این دو آغاز شد، وختن در نیویورک بود، و خستگی‌ناپذیر در حال جمع‌آوری اطلاعاتی درباره‌ی زندگی هارلمی‌ها. هیوز در واشنگتن با مادرش زندگی می‌کرد و در پروژه‌ی «نیای تاریخ سیاهان» به عنوان دستیار کارتر جی وودسون[3] کار می‌کرد. وودسون در سال ۱۹۱۵ انجمنی را برای مطالعه درباره‌ی زندگی و تاریخ سیاهان پایه‌گذاری کرده بود. هیوز کارهای تحریری‌اش را تمام کرد و به کمک پژوهش گسترده‌ی وودسون درباره‌ی «رؤسای آزاد خانواده‌های سیاهان در سال ۱۸۳۰ در ایالات متحده» شتافت.

کمی بعد، هیوز رئیس خیابان هفتم بود و «همیاری داوطلبانه» را در آن‌جا پایه گذارد. او در سال ۱۹۴۰ در زندگی‌نامه‌ی خودنوشتش به نام «دریای بزرگ»[4] به یاد می‌آورد: «آن‌جا، سیاهان معمولی، بلوز می‌نواختند؛ هندوانه، خیار و ساندویچ ماهی می‌خوردند؛ به گنبد ساختمان کنگره می‌نگریستند و با صدای بلند می‌خندیدند». زندگی آن‌جا، الهام‌بخش شعرهای او بود. «من تلاش کردم تا شعرهایی بسرایم شبیه آوازهایی که آن سیاهان در خیابان هفتم

می‌خواندند، آوازهای شاد: یا باید شاد بود یا باید مرد؛ آوازهای غمگین: بعضی وقت‌ها نمی‌توان غمگین بود. اما آن‌ها چه شاد، چه غمگین به زندگی ادامه می‌دهند و به پیش می‌رمند. آواز آن‌ها ـ آوازهای خیابان هفتم ـ ضربان نبض مردمی است که به پیش می‌روند.»

هیوز در واشنگتن، شعرهایی به مراتب بیشتر از سیزده سالگی‌اش ـ که نوشتن را آغاز کرد ـ سرود و به چاپ رساند. بعدها زمانی که دیگر هیوز شهرتی به هم رسانده بود، موضوع دوستی ژرف و چندین ساله‌ی وختن سفید با هیوز سیاه، تیتر بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات آمریکا شد.

در کشوری که بوق و کرنای بهترین دموکراسی آن، همه را کر کرده، این اشارات جز این‌که نمایانگر تبعیض عمیق نژادی و مالی در تار و پود نظام باشند، چیز دیگری نمی‌توانند باشند، حال آن‌که پس از پایان جنگ سرد، ابرقدرت آمریکا برای تهاجم و جهانخواری خود به ارزش‌هایی نظیر دموکراسی و حقوق بشر متوسل می‌شود.

برای معرفی کارل وان وختن، هیچ چیز بهتر از سخنرانیِ هیوز به مناسبت مرگ او و نامه‌های این دو به هم نمی‌تواند باشد.

سخن‌رانی هیوز در مؤسسه‌ی ملی هنر و ادبیات

نیویورک، ۸ ژانویه ۱۹۶۵ [۵]

نشانه‌ی قطعی پیری، زمانی بروز می‌کند که انسان شروع به انکار جوان‌ها می‌کند. کارل وان وختن در هشتاد و چهار سالگی هنوز پیر نشده بود. شور و شوق او نسبت به هنرمندان جوان و جستجویش برای یافتن استعدادهای جدید در موسیقی، تئاتر، ادبیات و نقاشی تا آخر عمر در او باقی ماند. او ذوقی آزادمنشانه داشت. علی‌رغم علاقه‌ی ژرف و شناخته شده‌ی او به خلاقیت سیاهان و زمان زیادی که برای فعالیت سیاهان صرف کرده، دلبستگی‌هایش به هیچ وجه منحصر به آمریکای سیاه نیست. مثلاً جیمز پردی[۶] آخرین کشف وان وختن و نمونه‌ای است از توجه او به هنرمند: از دست‌نوشته‌ها تا آخرین ورق‌های چاپی‌اش. وختن در موسیقی از بلوز تا پاپ[۷] و فراتر از آن از ایوت گیلبرت[۸] تا ماهالیا جکسون[۹]؛ از مری گاردن[۱۰] سال‌ها پیش تا لئونتین پرایس[۱۱] معاصر؛ از جورج گرشوین[۱۲] دهه‌ی بیست تا چارلی مینگوس[۱۳] دهه‌ی شصت، گوش شنوایی برای قطعات برگزیده و قلب پر احساسی در درک معنیِ موسیقی هر نسل داشته است. اگرچه او نقد حرفه‌ای موسیقی را در چهل سالگی رها کرد، چرا که می‌گفت: «صلب شدن شریانِ روشنفکری، خلاقیت را ناممکن ساخته است». اما با شوری فراوان بیان می‌کرد، این نگرش در دهه‌های بعد، صادق نبوده است.

کارل وان وختن، تقریبا همیشه از زمانه‌اش ـ از سلیقه‌ی عموم و توپ‌های تبلیغاتی ـ پیش بوده است. این زمان بود که مجبور شد با سرعت تمام با او حرکت کند. وان وختن در ۱۹۲۴ وقتی که بیشتر مردم «فرهنگ‌دوست»، موسیقی سیاهان امریکا فراموش کرده بودند، نوشت: «جاز نمی‌تواند آخرین امید موسیقی امریکا باشد و نه حتا بهترین امید آن. اما درحال حاضر معتقدم که تنها امید این موسیقی است». در ۱۹۴۲ وقتی که مجموعه‌ی یادبود هنر و ادبیات سیاهان جیمز ولدون جانسون[۱۴] را در دانشگاه ییل[۱۵] پایه می‌گذارد، این مجموعه را کلکسیون خود از بی‌شمار مدارک و موسیقی‌های ضبط شده و جاز و دیگر آثار تصنیفگران و هنرمندانِ رنگین‌پوست و بسیاری نوشته‌ها و

نامه‌ها از نویسندگان، نقاشان و هنرمندان تئاتر سیاه‌پوست دانست. دکتر چارلز جانسون[۱۶]، ریاست بعدی دانشگاه فیسک[۱۷]، وان وختن را «اولین سفیدپوست امریکایی می‌داند که با استادی و چیره‌دستی، سیمای بیرونی سیاهان امریکا را در زمانه و مقامی جدید، تفسیر عینی می‌کند.»

استادی و چیره‌دستی برخاسته از شور و ذوق او در جای‌جای مقالات و نقدهای او پیداست و همین برخی معتادان به نقدهای آکادمیک و وزین را به این‌جا می‌کشاند که وختن را دارای شخصیتی شوخ و آشفته بدانند. البته او این‌گونه بود، اما پشت این آشفتگی، تیزبینیِ انتقادی اصیلی وجود داشت، برخاسته از طبیعتی پیامبرانه. نازک‌طبعی، زیرکی و خیال‌پروری در بهترین حالت، خمیرمایه‌ی تمام شوخی‌های او در نوشته‌ها و زندگی‌اش بود. باید او را لذت‌جو و هم‌انسان‌مدار بدانیم. او در نیویورک، هالیوود و پاریس، دوستان فراوانِ عزیز، کاردان و شایسته به ویژه در عرصه‌ی هنر داشت. هیچ مانع مذهبی یا قومی برای این دوستی‌ها وجود نداشت. برای سال‌ها در هفده ژوئن، روز تولد مشترکِ جیمز ولدون جانسونِ سیاه‌پوست، آلفرد نایف پسر[۱۸] یهودی و خود او، آن‌ها با یکدیگر و با کیک سه‌رنگ قرمز، سفید و آبی ـ سه رنگ پرچم ما ـ و به ریاست همسر محبوبش فانیا مارینوف[۱۹]، جشن می‌گرفتند.

او خیلی دیر یک عکاس حرفه‌ای شد. در این موقع نه تنها از دوستانش بلکه از صدها شخصیت ارزشمند و مشهور به اندازه‌ی پانزده هزار نگاتیو عکس گرفت. استایکن[۲۰] عکاسی او را «خوب رتوش شده» می‌دانست. اکنون در قفسه‌ی کتابخانه‌های جهان، هفت رمان، نقد و مقاله و خاطرات بی‌شمار و سه کتاب زیبا درباره‌ی گربه‌ها از او موجود است. او کتابخانه‌ی یادبود آن ماربل پولاک[۲۱] را درباره‌ی گربه‌ها در ییل بنا کرد. همچنین در دانشگاه فیسک مجموعه‌ی موسیقی و ادبیات موسیقی به یاد جورج گرشوین و مجوعه‌ی کتاب‌های هنرهای زیبا به یادبود فلورین استتهایمر[۲۲] را به وجود آورد. در «کتابخانه‌ی عمومی نیویورک»، ورق‌ها، نامه‌ها و دست‌نوشته‌های شخصی او موجود است و دوستانش، از منزل‌گزینی خوشایند و پردوام او در میان و درون خود، رنگین‌کمانی از خاطرات دارند.

نامه‌ی وختن به لنگستون هیوز، ۶ می ۱۹۲۵

لنگستون عزیز

از وقتی به واشنگتن برگشته‌ام از تو خبری ندارم. امیدوارم فراموش نکرده باشی که قول داده‌ای کتابت را به محض این‌که آن را بازخوانی کردی برایم پس بفرستی.تمام تلاش خودم را به کار می‌برم تا آن را چاپ کنم و البته کار سختی نشست، چرا که کتاب واقعا زیباست. در ضمن، لطفاً آواز فرانکی(۲۳) را فراموش نکن و این‌که از کتابی می‌گفتی که بسیار بهتر از کتاب مورد نظر من درباره‌ی هاییتی (Haiti) است. می‌توانی نامش را برایم پیدا کنی؟ اطمینان دارم که دوباره به زودی به نیویورک خواهی آمد. باید بدانی که بسیار دوستت دارم.

ارادتمند ـ چهارشنبه

نامه‌ی هیوز به وختن، میامی ۱۹۲۵

کارل عزیز

چه هدیه‌ی دلپسندی بود نامه‌ی تو. هرگز فکر نمی‌کردم که تو اول برایم نامه بنویسی، چرا که در ذهنم تمام هفته‌ات

را مشغول یادداشت برداشتن می‌دیدم. روز دوشنبه «فرانکی نانوا» را برایت تایپ کردم، اما منتظر فرصتی هستم تا کمی برایش شرح بنویسم. فعلا که بسیار گرفتارم. شاید قبلا چیزی از فرانکی شنیده باشی. این آوازی بسیار قدیمی است و می‌گویند مربوط به «فرانکی» نانوای شهر اُماها (Omaha) است. او زنی رنگین‌پوست و ورزشکار بود که در غرب شهرتی به هم رسانده بود و عاشق خود، «آلبرت» را با گلوله کشت. کل آواز به صورت بلوز است. هم‌آوایی بسیار غمناکی دارد، اما لحن هر بیتی از آن، کمی متفاوت است و بهتر می‌تواند احساس را بیان دارد. دو بیت آخر مثل مرثیه‌های بلوز خوانده می‌شوند. بروس(۲۴)(Bruce) غول آشپز یک چشم پاریسی همیشه شخصیت «فرانکی» را زیادی برجسته می‌دانست و در حالی که کیک‌ها را پشت و رو می‌کردم برایم از او تعریف می‌کرد. او به همان اندازه که آشپز بزرگی است، کارهای بزرگی هم کرده است. همه جا را گشته و ملوانی کرده است. تمام لحن‌های «راندرز»(۲۵) و «آوازهای سیاهان» را می‌شناسد. در آن‌جا گه‌گاه جشن خاصی از ولگردان بی‌ارزش برگزار می‌شود که آوازهایشان معمولا این‌گونه است: زیان فراوان/ اما یک بوسه‌ی شیرین/ از انریکو. و مرثیه‌ی دیگری که این‌گونه بود: شیرینکم/ اکنون دوستم نداشته باش. باید بتوانی در هارلم، قدیمی‌ترهایی را بیابی که «فرانکی» می‌خوانند. نسخه‌های زیادی وجود دارد. برخی جالب‌تر (و تیره‌تر) از آن چیزی است که من آن را حفظ کردم. اگرچه این چیزهای مستهجن در مغز من جا خوش نمی‌کنند.

من از کتابی در زمینه‌ی هاییتی چیزی نگفته‌ام. فقط گفتم دلم می‌خواهد این تابستان به آن‌جا بروم (چنان‌چه حواشی پروژه‌ی «روسای آزاد خانواده‌های سیاهان» مثل امروز من را بیازارد، حتما به آن‌جا خواهم رفت).

از یکشنبه در حال بازخوانی کتابم هستم. می‌توانم تنها زمانی به شعر و شاعری بپردازم که من را به خود می‌کشاند، که این هفته این‌گونه نبوده است. بسیار خسته و رها بودم.

به زودی به نیویورک باز خواهم گشت و وعده‌ات را به یاد دارم: یک روز تمام با تو و تمام چیزهای زیبای مربوط به تو و با تو گفتن.

دوستدار تو

لنگستون هیوز

پی‌نوشت

1. Langston Hughes
2. Carl Van Vechten.
3. Carter G. Woodson.
4. The Big

۵. وختن در ۲۱ دسامبر ۱۹۶۴ درگذشت. این سخنرانی نوزده روز پس از مرگ وختن ایراد شد.

6. James Purdy.
7. Bop.
8. Yvette Guilbert.

9. Mahalia Jackson.
10. Mary Garden.
11. Leontyne Price.
12. George Gershwin.
13. Charlie Mingus.
14. James Welden Johnson.
15. Yale.
16. Charles S. Johnson.
17. Fisk.
18. Alfred A. Knopf. Jr.
19. Fania Marionoff.
20. Steichen.
21. Ann Marbel Pollock.
22. Florine Stettheimer.

۲۳. فرانکی، نانوایی بود که عاشق فلک‌زده‌ی خود را با گلوله کشت و از آن پس آوازهای بسیاری در این‌باره ساخته و خوانـده شد.

۲۴. اریس، آشپز بسیار مشهوری بود و هیوز آن موقع به عنوان ظرفشوی در بروس در کلوب شبانه‌ی لوگران دوک (Le grand duc) آن‌جا کار می‌کرد.

۲۵. Rounders آواز روایی که در آن هر بیتی با خطی تکراری همراه است.